جلج القطن جلجا فهو الجليج خرجت الناقة

فخمید پنبه را چگدن چغرود — وقت افکندن اشتر ماده — داس پنبه فخمیده

ولدها خدجا وخداجا فلجت عينه تجلج

بچه را — انجشت چشم او — کوز شد

خلوجا وخلجانا وفلجت تجلج خلجا

وهو الخلج شجج البغل يشجج وشجج الذئب

داس چشم جهند — بانگ کرد اشتر — بانگ کرد گلاع

شجيجا وشجاجا مشجه مشجج مشجا

بیامختن — قار شد رگ

نتج الناقة نتجا ونتجت الناقة نتجا ونتاجا

بچه گرفتن از اشتر ماده — بچه آورد اشتر ماده

نسج الثوب نسجا وهو النسج وهو المنسوج

بافتن جامه را — داس بافتن — داس بافته

وجده جج اليه ولجج جنجا

میل کرد بوی

رجج الميزان يرجج رجحانا ملح القدر

انجو میدترازو — نمک افکند

جَعَدَ عليه يَجْعَدُ وجَعَدَ يَجْعَدُ جَعْدًا خَصَدَ السَّحَرَ

گجنه و رشد بوی بر — عطاء او را عاند — خار بن بلاز در خت

خَصْدًا رَفَدَهُ رَفْدًا وهو الرِّفْدُ سَرَدَ الدِّرْعَ

عطا داد او را یاری داد — و این عطا — بباف زره را

وسَرَدَ القِراءَةَ والحديثَ يَسْرُدُهُ سَرْدًا

پیوسته کرد خواندن را — و سخن را

سَفَدَ الطائرُ أُنْثاهُ يَسْفِدُ وسَفِدَ يَسْفَدُ سِفادًا

بوشد مرغ ماده خویش — ای کشتن کرد

شَدَدَ البَعيرَ يَشْدُدُهُ شَدًّا صَفَدَهُ صَفْدًا

بکرد بخت شتر — بند نهادش — بر قفا او را زد

وهو الصَّفْدُ والصِّفادُ والإِصْفادُ صَمَدَ الجُرْحَ

و این بند — مرهم نهاد بر جراحت

صَمْدًا وهو الصِّمادُ عَقَدَ العُقْدَةَ وعَقَدَ الحِسابَ

و این مرهم جراحت — بستن گره را — و شمار بر گرفت بانگشتان

عَقْدًا وهو عُقودُ الحِسابِ عَمَدَهُ وعَمَدَ إليه

و این گرفتن حساب — استک کرد بدی — آهنگ کرد بدی

وعَمَدَهُ وعَمَدَ الحائطَ وعَمَدَ المريضَ عَمْدًا

ستون نهاد دیوار را — بالش نهاد بیمار را

وهو العَمْدُ

جعله ذا عمد

وهو الحَمْدُ عَمَدَ السيفَ عَمْدًا فَصَدَ العِرْقَ

و این بیمار — در نیام کرد شمشیر را — رگ زد

فَصْدًا وهو الفَصْدُ والفَصِيدُ فَقَدَهُ فَقْدًا وفُقْدانًا

و این رگ زدن — گم کرد چیز را

قَصَدَهُ وقَصَدَ له وقَصَدَ إليه قَصْدًا نَضَدَ الثِّيابَ

اهنگ کردش

ينضد نَضْدًا وهو النِّضْدُ والنَّضِيدُ

و این جامها بر یکدیگر نهاد

حَنَذَ اللحمَ يَحْنِذُ حَنْذًا وهو حَنِيذٌ نَبَذَ الشيءَ

بریان کرد گوشت را — کوشت بریان کرده — بینداخت چیز را

ونَبَذَ النَّبيذَ نَبْذًا ب ابنَةَ العِنَبِ أَبِيذًا

از خرما نبیذ کرد — کنیذ او را کردم — ای ضربت باید تا

وهو المَنْبوذُ وأَبَذَ الحِنْطَةَ إِبادًا أَجْرَ إليه

و این نبیذ کردم — بر نشاند در خرما را — مزد داد ش خدای

يأجُرُهُ أَجْرًا أَسَدَ لَبَدًا وإِسادًا

اسید کردش

وهو الأَسِيدُ وهم الأُسْدُ والأَسادى والأَسارى

و این اسید